

۲۱۳/۱۸۲۴

تمامی ماجرا مری لی ترامپ

چگونه خانواده‌ام خطرناک‌ترین مرد جهان را پدید آورد

ترجمه‌ی

علی سلامی - محسن صالحی اصیل



نشر گویا

سرشناسه: ترامپ، مری ال، ۱۹۶۵-م.

Trump, Mary L., 1965-

عنوان و نام پدیدآور: تمامی ماجرا: چگونه خانواده‌ام خطرناک‌ترین مرد جهان را پدید آورد/ مری ترامپ؛ ترجمه‌ی علی سلامی، محسن صالحی‌اصیل.

مشخصات نشر: تهران: نشر گویا، ۱۳۹۹.

مشخصات ظاهری: ۳۱۸ ص: ۱۴ × ۲۱ س.م.

شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۷۲۹۱۳۱-۵

وضعیت فهرست نویسی: فیا

موضوع: روسای جمهور -- ایالات متحده -- سرگذشتنامه

موضوع: Presidents -- United States -- Biography

شناسه افزوده: سلامی، علی، ۱۳۴۶ - مترجم

شناسه افزوده: صالحی‌اصل، محسن، ۱۳۴۸ - مترجم

رده‌بندی کنگره: E۹۱۲

بندی یوبی: ۹۷۳/۹۳۳۰۹۲

شماره کتابشناسی ملی: ۷۲۶۴۷۵۰



نشر گویا

خیابان کریم‌خان زند، روبروی ایرانشهر، پلاک ۸۹

تلفن: ۸۸۳۱۳۴۳۱ - ۸۸۸۲۸۸۸۴

www.gooyabooks.com info@gooyapub.com

gooya.publication
gooyabookstore

تمامی ماجرا

مری لی ترامپ

مترجمین: علی سلامی - محسن صالحی‌اصیل

طراح جلد: کیارش سلامی

چاپ نخست: ۱۳۹۹

تیراژ: ۳۰۰ نسخه

شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۷۲۹۱-۳۱-۵

چاپ: خانه‌ی فرهنگ و هنر گویا

حق چاپ و انتشار کلیه‌ی مطالب محفوظ است.

هرگونه اقتباس و استفاده از مطالب منوط به دریافت اجازه از ناشر است.

فهرست

دیباجه ۱۱

بخش اول: نکته اصلی سنگدل ۳۷

فصل اول: عمارت ۳۹

فصل دوم: پسر ارشد ۶۵

فصل سوم: من معرکه ۷۷

فصل چهارم: انتظار پرواز ۹۵

بخش دوم: مسیر غلط ۱۰۷

فصل پنجم: زمین خورده ۱۰۹

فصل ششم: بازی مجموع صفر ۱۲۱

فصل هفتم: خطوط موازی ۱۳۱

فصل هشتم: سرعت فرار ۱۵۷

بخش سوم: بخار و آینه‌ها ۱۸۹

فصل نهم: هنر معامله ۱۹۱

فصل دهم: غروب، به یک باره نخواهد بود! ۲۲۱

فصل یازدهم: فقط پول ۲۳۷

فصل دوازدهم: رسوایی ۲۴۷

بخش چهارم: بدترین سرمایه‌گذاری تاریخ ۲۵۵

فصل پانزدهم: سیاست، شخصی است ۲۵۷

فصل شانزدهم: یک کارمند دولتی در خانه سازمانی ۲۷۷

فصل هجدهم: ۲۹۳

دییاجه

همیشه اسم من دوست داشتم. در کودکی در اردوی قایق‌سواری در دهه ۱۹۷۰ هجری مرا رامب صدا می‌زدند. برایم مایه‌ی مباحثات بود، نه به خاطر اینکه اسمم نشان‌دهنده‌ی قدرت و ملک و املاک بود (در آن زمان خانواده من خارج از بروکلین و کریمنز شناخته‌شده نبود) بلکه به این خاطر که نوع ادا کردن آن با شخصیت من تناسب داشت، یک کودک شش‌ساله سرسخت که از هیچ چیز نمی‌ترسد. در دهه ۱۹۸۰ وقتی در دانشگاه بودم و عمویم دونالد شروع به تجاری‌سازی و برندسازی رای تمام ساختمان‌هایش در منهتن کرده بود، احساسات من درباره اسمم پخته‌تر شد.

سی سال بعد، در ۴ آوریل ۲۰۱۷، در یک کوچه بلوت در قطار آمتراک برای صرف شام خانوادگی در کاخ سفید به سمت واشنگتن بی. سی در حرکت بودم. ده روز قبل ایمیلی دریافت کردم که مرا به جشن تولد همه‌های ماریان^۱ که هشتادساله می‌شد و الیزابت که هفتادوپنج‌ساله می‌شد دعوت می‌کرد. دونالد برادر کوچک‌تر آن‌ها از ژانویه در دفتر ریاضی ریاست جمهوری مستقر شده بود.

پس از رسیدن به ایستگاه اتحادیه، با آن سقف‌های گنبدی و کف‌های

مرمر سیاه و سفید، از کنار دست فروشی گذشتم که روی یک سه پایه دکمه می فروخت: اسم من هر یک دایره قرمز رنگ با یک برش قرمز رنگ روی آن، «ترامپ را تبعید کنید»، «ترامپ آشغال» و «ترامپ جادوگر است» دیده می شد. عینکم را روی چشمم گذاشتم و بی درنگ از آنجا دور شدم.

یک تاکسی به مقصد هتل بین المللی ترامپ گرفتم که قرار بود برای یک شب خانواده مرا میزبانی کند. بعد از ورود و اعلام حضور، وارد تالار میانی شدم و به سقف شیشه ای و آسمان آبی پشت آن نگاه کردم. چلچغ های بورین سه طبقه که از تیر اصلی شاه تیرهای به هم پیوسته آویزان شده بودند، در گنبد بالای سرمان نوری بی رنق می تاباندند. در یک طرف، صندلی های راحتی، نمکت و کاناپه - به رنگ آبی درباری، آبی تخم مرغ رابین، سفید عاجی - بر تیره های کوچک قرار گرفته بودند؛ در طرف دیگر، میز و صندلی ها دور یک پیشخوان بزرگ چیده شده بودند که بعداً با برادرم آنجا ملاقات داشتم. انتظار داشتم هتل خیلی مجلل و طلاکاری شده باشد. این طور نبود.

اتاقم هم خیلی با سلیقه چیده شده بود؛ اسم روی همه چیز و همه جا بود: شامپوی ترامپ، دستگاه تهویه مطبوع ترامپ، کمپایی ترامپ، تن پوش ترامپ، واکس کفش ترامپ، چرخ خیاطی ترامپ، رخت آویز ترامپ. یخچال را باز کردم، کمی شراب سفید ترامپ برداشتم و در گلولی ترامپی خودم ریختم تا در جریان خون من ترامپ حرکت کند و به مرکز لذت مغز من ترامپ برسد.

یک ساعت بعد با برادرم، فردریک کریست ترامپ سوم که او را از دوران

کودکی فریتس صدا می‌کردم و همسرش لیسا دیدار کردم. خیلی زود سایر مهمان‌ها هم به ما ملحق شدند: عمه ماریان، فرزند ارشد از پنج فرزند فرد و ماری ترامپ و یک قاضی تجدیدنظر محترم فدرال؛ عمویم رابرت، ته‌تغاری خانواده، کسی که برای مدتی کوتاه در آتلانتیک‌سیتی پیش از ترک آنجا با سابقه نامناسب در دهه ۱۹۹۰ یکی از کارمندان دونالد بود، به همراه دوست دخترش؛ عمه الیزابت، بچه‌وسطی و شوهرش جیم؛ پسرعمه‌ام دیوید دزموند (تنها فرزند ماریان و بزرگ‌ترین نوه ترامپ) و همسرش؛ و چند نفر از دوستان صمیمی ما. تنها خویشاوند خونی که در این جشن شرکت نکرده بود پدر من، دکتر کریست ترامپ جونور، پسر ارشد خانواده بود که همه او را فردی بسیار می‌دانستند. حدوداً سی و پنج سال پیش فوت کرده بود.

وقتی سرانجام همه به هم رسیدیم، مأمورین امنیتی کاخ سفید ما را بازرسی کردند، بعد سوار دو ماشین کاروان کاخ سفید شدیم. بعضی از مسن‌ترین مهمان‌ها به سختی راه می‌رفتند. هیچ‌کس از نشستن روی آن صندلی‌ها احساس راحتی نمی‌کرد. با خم شدنم چرا کاخ سفید پیش خودش فکر نکرده که حداقل یک لیموزین برای ما هماهنگ بفرستد.

وقتی ده دقیقه بعد در مسیر ساوت لاون در حرکت بایستیم، دو مأمور از اتاقک نگهبانی بیرون آمدند تا پیش از عبور از ورودی جلویی زیر ماشین‌ها بررسی کنند. بعد از کمی رانندگی در یک ساختمان امنیتی کوچک نزدیک ایست وینگ توقف کردیم و پیاده شدیم. یک‌به‌یک با خواندن اسم‌هایمان وارد شدیم، موبایل‌ها و کیف‌هایمان در دست و از جلوی یک حسگر فلزیاب گذشتیم.